



یکی مثل ما

ضمیمه نوجوان

شماره ۴۳ ■ ۱۸ دی ۱۳۹۹

نوجوان
بزرگ

« لختی بخند، خنده تو زیاست »

گفتم: خندیدن مخاطبات چه تاثیری روی اجرات داره؟ انگار که منتظر این سوال باشه، با هیجان گفت: خیلی عالیه، اصلا آدم انرژی می‌گیره، باعث میشه استنداپ کمدین فی البداهه هم شوخی کنه، ولی وای از اون روزی که نخندن... بادش خالی میشه میگه: دپرس میشه آدم. می‌فهمی؟ دپرس! آره خب می‌فهمیم، شما هم حتما متوجه هستید برای یکی که هدفش به دست آوردن دل مخاطبشه، نداشتن مخاطب یا به دست نیاموردن رضایت اون؛ چقدر سخت و تلخه.

« اندر احوالات عصر جدید »

ازش می‌خوام تا از حال و هوای عصر جدید برام بگه و اون فضا رو توصیف کنه. بهترین عبارتی که برای این برنامه در نظر می‌گیره، اینه: همه چیز و همه کس سر جای خودشون! یعنی همه عوامل و دست اندرکارای عصر جدید دقیقا همونجایی هستن که باید و خیلی هم حرفه‌این! و به مورد دیگه هم اینه که همه با هم دوستن و فضای رقابتی اذیت‌کننده‌ای حاکم نیست، از داورا هم می‌پرسم و می‌خوام که مهربون‌ترین و سختگیرترین شون رو برام نام ببره و همونطور که خودتون به حدسایی می‌زنین، مدال سختگیرترین داور قرن می‌رسد به: آریا عظیمی نژاد و سید بشیر حسینی، دیپلم افتخار مهربون‌ترین داور رو دریافت می‌کنن. (عقبیا! دستا شله.) داخل پراتنز بگم عصر جدید ته راه نیستا، فقط به مسیره. و هزارتا مسیر هست که تو بتونی استعدادات رو کشف کنی و به رویاهات برسی. ته پراتنز رو هم نمی‌بندم که بتونی تا هرجا که دلت خواست بهش فکر کنی...

« بگوسیب! »

سجاد هرکاری می‌کنه تا خنده روی لبای خانواده‌اش بنشینه و اون هاروخوش خنده‌ترین افراد زندگیش می‌دونه و می‌گه که جمع‌های فامیلی شون هم به یمن وجود افراد شوخ طبع، همیشه شاد و پر از خنده‌ست. الهی که همیشه بخندین، ولی این روزا مهمونیای خانوادگی نگیرین، کرونا گریه و خنده نمی‌شناسه. دلتون شاد، لبتون خندون، غم به دور، خدا نگهدارتون!

« سجاد، بروزن فعال »

ازش پرسیدم: بالاخره سجاد ده سال دیگه، بازیگره یا استنداپ کمدین یا طراح یا چی؟ عاقل اندر سفیه نگاهم کرد و با لهجه شیرینش گفت: چی چی موگوی؟ کارگردان و ششم، کارگردان! منم که بدجوری تو ذوقم خورده بود و فهمیدم تو علم پیش بینی، آینده‌ای ندارم؛ با ایشالا ماشالا به قضیه فیصله دادم و رفتم سراغ سوال بعدی. شما هم خیلی روی این رویای آقا سجاد زوم نکنید. معنیش این نیست که بازیگری رو دوس نداره یا نمی‌خواد دیگه کسی رو بخندونه، ولی به دلیل جالب برای این تصمیمش داره؛ این که دوست نداره همیشه چشمش به دعوت دیگران باشه تا بزه و کاری رواجرا کنه، بلکه می‌خواد کار مورد نظر خودش رو بسازه و نبض موفقیتش دست خودش باشه.

« بیا با هم بخندیم! »

خیلی با اعتماد به نفس میگه: شوخی تا اونجایی شوخیه که لازم نباشه بگی شوخی کردم (عجب شوخی تو شوخی‌ای شد!) معتقده که شوخی کردن به امر خوب و پسندیده است و شاد کردن مردم هم از طرف اولیای دین، سفارش شده. اما به مسأله مهم توی متن استنداپ کمدین، اینه که مواظب باشه خدایی نکرده، زبونش لال، دور از جانش، روش به دیوار و گوش شیطان کر، به کسی توهین نشه و کسی بد برداشت نکنه! وای به اون روزی که به یکی بَر بخوره... هجوم حواشیه که تو فضای مجازی تولید میشه! خلاصه که، بلا به دور!

« مشکلات شکلاتی »

با شوق و ذوق پرسیدم: تا حالا شده مشکلاتتو تبدیل به شکلات کنی؟ باز هم همون نگاه عاقل اندر سفیه معروف رو روانه چشمای منتظرم کرد و گفت: مگه جادوگرم؟! منم که حسابی کُنف شده بودم؛ عرصه رو خالی نکردم و گفتم: منظورم اینه چقدر به مشکلات می‌خندی؟ آهان! کشداری گفت و چند جمله شعاری تقدیمم کرد که انصافا دلم نیامد با شما به اشتراک نگذارم: «به نظرم مهم اینه که آدم بتونه به مشکلاتش غلبه کنه! خدا خودش گفته از تو حرکت، از من برکت! ما فکر می‌کنیم اگر به گوشه بشینیم و غصه بخوریم، خدا میاد میگه عفع چی شده به تو؟ بیا مشکلتو حل کنم... در حالی که اینطوری نیست! ما باید خودمون با خنده از کنار گرفتاریا بگذریم که پررو نشن.»



« مادر بزرگ سلام می‌رساند و می‌گوید متأسف است »

چند وقت پیش دیدم یک بنده خدایی نوشته بود هر مادر بزرگی که از دنیا میره به سری بوی خوراکی و چند تا دستور پخت مخفی و کلی عشق و علاقه رو با خودش می‌بره. البته مادر بزرگ‌های ایرانی علاوه بر تمام اینها کلی عشق و محبت رو با طعم قرمه‌سبزی و دلمه برگ موی مخصوص خودشون توی دوره‌های آخر هفته، می‌برن. گرچه مادر بزرگا انقدر مهربونن که لابد بهشتم که برن اونجا برای همه قرمه‌سبزی درست می‌کنن! اصلا مادر بزرگ‌ها خود بهشتن.

در کتاب «مادر بزرگ سلام می‌رساند و می‌گوید متأسف است» داستان رفتن یک مادر بزرگ اومده. البته این مادر بزرگ از بقیه مادر بزرگ‌ها به کم عجیب‌تره و کلی هم شیطونه. ولی قصه‌گوی خوبی هم هست و با الساء، نوه ۹ ساله‌اش کلی سفرهای دور و دراز میره... وقتی این کتاب رو خوندم و تموم شد منم دلم برای مادر بزرگم تنگ شد. یادتون نره تمام هیولاها از همان ابتدا هیولا نبوده‌اند، تعدادی از آنها به خاطر غم و غصه‌هایشان هیولا شدن!



« انیمیشن »

همیشه و همه جای یک سری فیلم و انیمیشن خیلی باحال هستن که دیده نمیشن (مثل همین دوره کرونا که اومد و خیلی از فیلما با این که خیلی قوی بودن، اما دیده نشدن) امروز می‌خوام یکی از همون انیمیشن‌ها رو معرفی کنم، این انیمیشن حدود یک سالی از خودم بزرگ‌تره (چند بهم می‌خوره؟ یکی بهش اضافه کن میشه تاریخ تولید این انیمیشن). زحمت ساخت و سازش رو برو بیج دیزنی کشیدن که انصافا خوب از آب درآوردنش. حالا این نظر منه می‌تونن بری ببینی و بعد بیای به منم بگی خوش اومد یا نه.

داستان «زندگی جدید امپراطور» از اونجایی شروع میشه که یک امپراتور وقتی که هنوز مثل شما نوجوان است (خوبه حالا خودم نوجوونم) به امپراتوری می‌رسه. کوزکو جان کمتر از ۱۸ سال داره که امپراتور میشه، البته که همیشه یک وزیر درآزوی سلطنت هم در تمام این قصه‌ها هست و برای همین وزیرش (شاید مشاورش بود) اون رو تبدیل می‌کنه به یک لاما (یه چیزی بین شتر و گوسفند خودمون) و تمام درس‌های این امپراتوری که الان دیگه لاما شده شروع میشه. البته که بعد از لاما شدن می‌فهمه آدم بودن و امپراتور بودن چه خوبه... شاید این انیمیشن یکم قدیمی باشه (که نیست، مگه من قدیمی شدم؟) اما خیلی باحاله و میتونین باهاش کلی بخندین و یک لامای سخنگو رو هم ببینید.

